

جایگاه شرح تعرف در میان مأخذ تذکرة الاولیا

سیده مریم روضاتیان*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان

سید علی اصغر میرباقری فرد**

دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان، اصفهان

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۴/۳۰، تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۸/۲)

چکیده

محققان دربارهٔ مأخذ «تذکرة الاولیا» دیدگاه‌هایی متفاوت دارند. برخی معتقدند عطار بسیاری از مطالب را از «کشف المحجوب» هجویری نقل کرده است. عده‌ای ترجمه «رسالهٔ قشیریه» را مأخذ اصلی عطار معرفی کرده‌اند و برخی نیز برآن‌اند که ترجمهٔ لفظ به لفظ «طبقات الصوفیه» سلمی در تذکرة الاولیا دیده می‌شود. اما نکته‌ای که تا کنون در این باب به‌طور جامع بدان پرداخته نشده، چگونگی استفاده عطار از «شرح تعرف» مستملی بخاری است که به‌عنوان نخستین اثر عرفانی شناخته شده به فارسی و با توجه به دربرداشتن مباحث مبسوط عرفانی نسبت به کشف المحجوب و رسالهٔ قشیریه از تقدم بیشتری برخوردار است. این مقاله در نظر دارد با مقایسهٔ بخش‌هایی از تذکرة الاولیا و شرح تعرف جایگاه این اثر را در میان مأخذ عطار تبیین کند. بدین منظور نمونه‌هایی از تأثیرپذیری عطار از کشف المحجوب و ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه نیز ارائه شده است تا جایگاه شرح تعرف در کنار این دو اثر با وضوح بیشتری به تصویر کشیده شود.

کلیدواژه‌ها: تذکرة الاولیا، شرح تعرف، کشف المحجوب، ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه،

تأثیرپذیری.

*. E-mail: rozatian@yahoo.com

** E-mail: a_mir_fard@hotmail.com

مقدمه

شاید مبالغه نباشد اگر بگوییم تمامی آثار عطار تا حد زیادی در سایه جاذبه شگفت‌انگیز منطق الطیر از نظرها دور مانده و از قضا یگانه اثر منشور او بیشتر مورد بی‌توجهی قرار گرفته است تا جایی که غالباً تذکرة الاولیا را با داوری‌های شتابزده، برگرفته از یکی دو اثر عرفانی پیش از عطار همچون کشف المحجوب و ترجمه رساله قشیریه معرفی کرده و نه تنها از سایر منابعی که می‌توانسته مأخذ کار عطار باشد به‌آسانی گذشته‌اند، بلکه نوآوری‌های عطار را نیز به‌کلی فراموش کرده‌اند. این داوری‌ها جایگاه والای عطار را به‌عنوان نویسنده و صاحب قلمی تأثیرگذار نادیده می‌گیرد و مقام او را در حد تذکره‌نویسی که تنها به گردآوری شرح حال عده‌ای از عارفان پرداخته است تنزل می‌دهد. نباید این نکته مهم را به فراموشی سپرد که نویسنده تذکرة الاولیا خالق یکی از پرشورترین منظومه‌های عرفانی فارسی است و اگر توانسته در تنگنای وزن و قافیه چنان شاهکاری از خود بر جا گذارد، چرا نتواند در میدان نثر که جولانگاهی فراخ‌تر از نظم دارد یکه‌تازی کند؟ این پژوهش ضمن نقد برخی از مهم‌ترین دیدگاه‌ها درباره مأخذ عطار در تذکرة الاولیا به طرح جایگاه شرح تعرف در میان این مأخذ و نیز تبیین تأثیر قلم عطار به‌عنوان نویسنده تذکرة الاولیا می‌پردازد.

۱. نقد برخی دیدگاه‌ها درباره مأخذ تذکرة الاولیا

درباره اینکه چه آثاری مرجع عطار بوده سخن بسیار گفته شده است. استاد فروزانفر می‌نویسد:

پیش از عطار چندین کتاب دیگر در شرح احوال مشایخ صوفیه تألیف شده بود؛ از جمله حلیة الاولیا حافظ ابی‌نعیم، طبقات الصوفیه ابو‌عبدالرحمن سلمی، صفة الصفوة ابوالفرج بن جوزی. همچنین شرح احوال صوفیه در آثاری همچون رساله قشیریه تألیف ابوالقاسم قشیری، شرح تعرف به فارسی از اسماعیل بن محمد بن عبدالله مستملی و کشف المحجوب هجویری در طی فصلی جداگانه دیده می‌شود. خواجه عبدالله انصاری نیز طبقات الصوفیه سلمی را به زبان فارسی تکمیل کرده

بود. بنابراین، عطار در تألیف تذکرة الاولیا مبتکر نیست، اما از جهت جمع احوال و حکایات بر همه آن‌ها ترجیح دارد (فروزانفر، ۱۳۷۴: ۸۷-۸۸).

فروزانفر کاربرد جمله‌های مسجع تذکرة الاولیا را تقلید از حلیة الاولیا و کشف المحجوب می‌داند:

شرح حال هریک از بزرگان با چند جمله مسجع که غالباً معرف درجه و مرتبه او در تصوف نیز هست آغاز می‌گردد و عطار این اسلوب را از حلیة الاولیا تألیف حافظ ابی‌نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی اخذ کرده که علی بن عثمان هجویری نیز در کشف المحجوب همان روش را معمول داشته است (همان: ۸۶).

شفیعی کدکنی در مقدمه منطق الطیر می‌نویسد: «نثر تذکره نثر اصلی عطار نیست، بلکه نثر «مقامات»‌های مشایخ صوفیه است که عطار غالباً از اصل فارسی تلخیص و گاه از متن عربی ترجمه کرده و اسلوب او تابعی است از اسلوب نویسندگان آن مقامات‌ها» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۳: ۷۸).

استعلامی در مقدمه خود بر تذکرة الاولیا درباره آثاری که احتمال می‌رود مأخذ عطار بوده، تحلیلی ارائه داده و معتقد است عبارت‌هایی از طبقات الصوفیه سلمی لفظ به لفظ در تذکرة الاولیا ترجمه شده است. البته به نظر وی عطار از ترجمه خواجه عبدالله انصاری از طبقات الصوفیه استفاده‌ای نکرده است. او همچنین، بیان می‌کند که در تذکرة الاولیا گاه می‌توان ترجمه عباراتی از حلیة الاولیا را به دست آورد. استعلامی درباره استفاده عطار از ترجمه رساله قشیریه می‌نویسد: «در مقایسه تذکره با ترجمه رساله قشیریه به این نکته برخوردیم که بیشتر عبارات این ترجمه را به عین یا با اندک تفاوت در تذکرة الاولیا می‌توان یافت و ظاهراً این ترجمه اولین و مهم‌ترین مأخذ کار عطار است» (عطار، ۱۳۸۲: هفده). استعلامی به برخی شباهت‌های تذکرة الاولیا با کشف المحجوب نیز اشاره کرده، اما عقیده دارد که توجه عطار به ترجمه رساله قشیریه بیش از کشف المحجوب بوده است.

عابدی با نظری متفاوت در مقدمه خود بر کشف المحجوب هجویری می‌نویسد: «در بیشتر ابواب تذکرة الاولیا مطالبی از کشف المحجوب آمده است» (هجویری، ۱۳۸۶: سی). ایشان همچنین با تأکید بر این مطلب، معتقد است: «در تذکرة الاولیای عطار که بخش

اعظم آن از کشف المحجوب مأخوذ است جز ذکر نام هجویری کمترین اشاره‌ای به احوال او نمی‌بینیم» (همان: دوازده).

در دیدگاه‌های ارائه‌شده درباره منابع اصلی عطار نه تنها اتفاق نظر وجود ندارد، بلکه یکی از مهم‌ترین مأخذ تذکرة الاولیا، یعنی شرح تعرف نیز از دید پژوهشگران دور مانده است. علاوه بر آن، پافشاری برای معرفی یک یا دو اثر به عنوان مأخذ عطار سبب شده است برخی دیدگاه‌ها به نتیجه‌گیری‌هایی شتابزده و نارسا بینجامد بی‌آنکه چگونگی ارتباط تذکرة الاولیا با متون عرفانی پیش از آن به روشنی تبیین گردد. در این میان، استاد فروزانفر از شرح تعرف تنها به عنوان متنی که از نظر زمانی بر نگارش تذکرة الاولیا مقدم است نام برده و به تأثیرپذیری عطار از حلیه الاولیا و کشف المحجوب در کاربرد جملات مسجع نیز اشاره‌ای کرده است. وی سرانجام، بدین نتیجه می‌رسد که عطار در نگارش تذکرة الاولیا مبتکر نیست، اما بدون هیچ‌گونه توضیحی تذکرة الاولیا را از سایر آثار نظیر آن برتر می‌شمارد. هرچند این دیدگاه قطعاً برخاسته از احاطه ایشان بر متون عرفانی بوده است، اما برای خوانندگانی که از چنین آگاهی وسیعی برخوردار نیستند، روشن‌گر نخواهد بود. کاربرد جملات مسجع در آغاز هر شرح حال در تذکرة الاولیا نیز نمی‌تواند دلیل بر تقلید عطار باشد؛ زیرا علاوه بر تفاوت‌های جملات مسجع میان تذکرة الاولیا با کشف المحجوب و حلیه الاولیا این مقدمه‌ها کاملاً هدفمند طراحی شده‌اند و با فضای هر حکایت ارتباطی «براعت استهلال» گونه دارند.^۱

شفیعی کدکنی از یک‌سو، تذکرة الاولیا را نثر اصلی عطار نمی‌داند و از سوی دیگر، آن را «کتابی شگرف» می‌نامد که «در ادبیات منثور عرفانی گل سرسبد تمام آثار است. نه در فارسی مانندی برای آن می‌توان یافت و نه در عربی. نثری دل‌آویز که هر برگ آن دیوان درخشانی از زیباترین شعرهای منثور جهان است» (عطار، ۱۳۸۳: ۳۷). علاوه بر تناقضی که در این دیدگاه درباره نثر تذکرة الاولیا دیده می‌شود، توجیه شفیعی کدکنی درباره استفاده مستقیم عطار از «مقامات»‌های عارفان مبالغه‌آمیز است؛ زیرا درباره تمام شخصیت‌های تذکرة الاولیا «مقامات» در دست نیست و سخنان عطار نیز در مقدمه تذکرة الاولیا از مراجعه او به منابع متعدد حکایت دارد.

استعلامی به ترجمه لفظ به لفظ عطار از طبقات الصوفیه اشاره کرده و بیان نموده است که گاه ترجمه مطالب حلیه الاولیا نیز در تذکرة الاولیا دیده می‌شود. باید به این نکته توجه

داشت که پایبندی نویسندگان متون عرفانی به سنت روایت سبب شده است تا اقوال و حکایات بسیاری در بیشتر منابع با اندک تفاوت‌هایی دیده شود. در این صورت، قدیم‌ترین اثری که حکایت یا سخن مورد نظر را نقل کرده باشد، مأخذ اصلی متون بعدی به‌شمار می‌آید و بدیهی است که تشخیص چنین امری بسیار دشوار و گناه غیر ممکن است. بنابراین، وجود عبارت‌ها و مضامین مشترک در تذکرة الاولیا و طبقات الصوفیه یا حایة الاولیا نمی‌تواند دلیل بر ترجمه لفظ به لفظ عطار از این آثار باشد، مگر آنکه فقدان مطالب مورد نظر در منابع قدیم‌تر همچون *اللمع*، *التعرف* و شرح آن به اثبات برسد. همچنین، استعلامی بر این نکته تاکید کرده که ترجمه رساله قشیریه اولین و مهم‌ترین مأخذ کار عطار است. می‌دانیم که از رساله قشیریه دو ترجمه در دست است: یکی ترجمه ابوعلی عثمانی که ظاهراً اندکی پس از وفات قشیری به انجام رسیده و دیگری اصلاح و بازنویسی ترجمه پیشین که در کرمان و توسط ابوالفتوح نیشابوری صورت گرفته است. با توجه به اینکه متن مورد مراجعه استعلامی، تصحیح فروزانفر از ترجمه رساله قشیریه بوده است، در مقایسه و سنجش تذکرة الاولیا با این اثر نمی‌توان به نتیجه‌ای صحیح دست یافت؛ زیرا تصحیح فروزانفر مقابله و التقاط دو ترجمه رساله قشیریه به‌شمار می‌آید و تا زمانی که تذکرة الاولیا با دست‌نوشته هردو ترجمه و نیز متن عربی رساله قشیریه تطبیق داده نشود، نتیجه‌ای قاطع درباره چگونگی استفاده عطار از این اثر به دست نخواهد آمد.

برخلاف نظر استعلامی که معتقد است استفاده عطار از کشف المحجوب به اندازه ترجمه رساله قشیریه نبوده است، عابدی بخش اعظم تذکرة الاولیا را مأخوذ از کشف المحجوب می‌داند و اعتقاد دارد که تصرف‌ها و افزوده‌های عطار بر آنچه از کشف المحجوب اخذ کرده چنان است که گاهی مطالب را به‌نحوی شگفت‌انگیز با روایت اصل متفاوت کرده است. انتقادی که بر دیدگاه استعلامی مطرح شد، بر دیدگاه حاضر نیز وارد است. چه اصراری وجود دارد که ما علی‌رغم تفاوت‌های شگفت‌انگیز میان دو روایت در تذکرة الاولیا و کشف المحجوب، باز هم روایت اصل را متعلق به کشف المحجوب بدانیم، درحالی‌که تفاوت‌های موجود در یک روایت واحد در این دو اثر، علاوه بر تصرفات خود عطار می‌تواند از وجود مأخذی غیر از کشف المحجوب - و چه بسا متنی قدیم‌تر که مورد توجه هجویری نیز بوده است و بدین‌گونه مأخذی مشترک میان تذکرة الاولیا و کشف المحجوب به‌شمار می‌آید - حکایت کند.

هر چند پژوهشگران مذکور هر یک در دیدگاه‌های خود به نکاتی ارزشمند اشاره کرده‌اند، اما نادیده گرفتن ارتباط تذکرة الاولیا با شرح تعرف که در همه دیدگاه‌های فوق مشهود است، شایسته تجدید نظر است.

۲. تأثیر شرح تعرف بر تذکرة الاولیا

التعرف لمذهب التصوف نوشته ابوبکر کلابادی (متوفی ۳۸۵ ق.) یکی از دقیق‌ترین و بنیادی‌ترین متون صوفیه به‌شمار می‌آید. این کتاب با وجود اختصار و ایجاز از همان روزگار تألیف چندان نام و آوازه یافت که در وصف آن گفته‌اند: «لولا التعرف لما عرف التصوف». به سبب اهمیت این کتاب شرح‌های متعددی بر آن نوشته شد از جمله شرح ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد بن عبدالله مستملی بخاری (متوفی ۴۳۴ ق.) که با زبانی شیوا و با رعایت امانتداری به فارسی نگاشته شده است. مستملی التعرف را در چهار بخش به نثر ساده و استوار قرن پنجم هجری ترجمه و شرح کرده است (مستملی بخاری، ۱۳۸۷: ۵-۱۲).

با توجه به اینکه شرح تعرف نخستین اثر عرفانی فارسی است که به دست ما رسیده است، ضروری می‌نمود تذکرة الاولیا پیش از کشف المحجوب و ترجمه رساله قشیریه با شرح تعرف سنجدیه شود؛ اما چون هیچ‌یک از پژوهشگران تاکنون به‌طور جامع به این نکته نپرداخته‌اند، ما برآنیم تا با مقایسه نمونه‌های مشابه، جایگاه این اثر را در میان مآخذ عطار تبیین کنیم. بدین منظور منتخبی از حکایت‌های تذکرة الاولیا را با حکایات مشابه در شرح تعرف مقایسه می‌کنیم تا علاوه بر تحلیل جایگاه شرح تعرف در میان مآخذ تذکرة الاولیا، ویژگی‌ها و امتیازات تذکرة الاولیا به‌عنوان یک اثر مستقل عرفانی تبیین گردد.

۲-۱. در تذکرة الاولیا حکایتی بلند درباره دیدار ابراهیم ادهم و پسرش پس از سال‌ها جدایی به شرح زیر مذکور است:

نقل است که چون از بلخ برفت او را پسری مانده بود شیرخواره. چون بزرگ شد، پدر خویش را از مادر طلب کرد. مادر گفت: پدر تو گم شده است و به مکه نشانش می‌دهند. گفت من به مکه روم و خانه را زیارت کنم و پدر را به دست آورم و در خدمتش بکوشم. فرمود که منادی کنند که هر که را آرزوی حج است بیایند زاد و راحله بدهم. گویند چهار هزار آدمی جمع شدند. همه را به زاد و راحله خود به حج برد، امید آن را که باشد که

دیدار پدر بیند. چون به مسجد درآمد مرقع پوشان را دید. پرسید از ایشان که ابراهیم را شناسید؟ گفتند شیخ ماست، به طلب هیزم رفته است به صحرای مکه و او هر روز پشته‌ای هیزم آورد و بفروشد و نان خرد و بر ما آرد. پس به صحرای مکه بیرون آمد. پیری را دید که پشته هیزم گران بر گردن نهاده می‌آمد. گریه بر پسر افتاد. خود را نگاه می‌داشت و در پی او می‌آمد تا به بازار درآمد و او آواز می‌داد و می‌گفت: من یشتری الطیب بالطیب؟ مردی بخیرید و نانش داد. آن را سوی اصحاب برد و پیش ایشان بنهاد و به نماز مشغول گشت. ایشان نان می‌خوردند و او نماز می‌کرد و او یاران خود را پیوسته وصیت کردی که خود را از امردان نگاه دارید و از زنان نامحرم خاصه امروز که در حج زنان باشند و کودکان باشند، چشم نگه دارید؛ همه قبول کردند. چون حاجیان در مکه درآمدند و خانه را طواف کردند و ابراهیم با یاران همه در طواف بودند، پسری صاحب جمال پیش او آمد. ابراهیم تیز تیز در وی بنگریست. یاران دیدند. چون آن مشاهده کردند از او تعجب کردند. چون از طواف فارغ شد گفتند: رحمک الله، ما را فرموده بودی که به هیچ زن و امرد نگاه نکنید و تو خود به غلامی صاحب جمال نگاه کنی؟ گفت: شما دیدید؟ گفتند: دیدیم. گفت: دست بر خاطر نهدید که در گمان ما آن فرزند بلخی ماست که چون از بلخ بیرون آمدم پسری شیرخواره گذاشتم؛ چنین دانم که این غلام آن پسر است و پسر خود را هیچ آشکارا نمی‌کرد تا پدر نگریزد. هر روز می‌آمدی و در روی پدر نگاه می‌کردی. ابراهیم بر آن گمان خود با یکی از یاران بیرون آمد و قافله بلخ طلب کرد و به میان قافله درآمد. خیمه‌ای دید از دیبا زده و کرسی‌ای در میان آن خیمه نهاده و آن پسر بر کرسی نشسته قرآن می‌خواند. گویند بدین آیت رسیده بود:

انما اموالکم و اولادکم فتنه. ابراهیم بگریست و گفت راست گفت خداوند من جل جلاله؛ و باز گشت و رفت و آن یار خود را گفت درآی و از آن پسر پیرس که تو فرزند کیستی؟ سر در پیش افکند و دست بر روی بنهاد و گریه بر او افتاد و بگریست. گفت پسر ابراهیم ادهم و مصحف از دست بنهاد و گفت من پدر را ندیده‌ام مگر دیروز و نمی‌دانم تا او هست یا نیست و می‌ترسم که اگر بگویم بگریزد که او از ما گریخته است. مادرش با او به هم بود. درویش گفت بیایید تا شما را به نزد او برم. بیامدند. ابراهیم با یاران در پیش رکن یمانی نشسته بودند. ابراهیم از دور نگاه می‌کرد.

یار خود را دید با آن پسر و مادرش. چون زن، ابراهیم را بدید صبرش نماند. بخروشید و گفت اینک پدر تو. جمله یاران و خلق به یکباره در گریه افتادند و پسر از هوش برفت در گریه. چون به خود باز آمد بر پدر سلام کرد. ابراهیم جواب داد و در کنارش گرفت و گفت بر کدام دینی؟ گفت بر دین اسلام. گفت الحمدلله. دیگر گفت قرآن می‌دانی؟ گفت می‌دانم. گفت الحمدلله. دیگر گفت از علم چیزی آموختی؟ گفت آموختم. گفت الحمدلله. پس ابراهیم خواست تا برود. پسر دست از وی نداشت و مادر فریاد می‌کرد و او پسر در کنار گرفته بود. روی به آسمان کرد و گفت الهی اغثنی. پسر اندر کنار او جان بداد. یاران گفتند یا ابراهیم چه افتاد؟ گفت چون او را در کنار گرفتم مهر او در دلم بجنبید. ندا آمد که یا ابراهیم تدعو محبتنا و تحب معنا غیرنا؟ یعنی دعوی دوستی ما می‌کنی و با ما به هم دیگری را دوست می‌داری و با دیگری مشغول می‌شوی و دوستی به انبازی کنی و یاران را وصیت کنی که در هیچ زن و کودک نگاه مکنید و تو بدین کودک و زن درآویزی؟ چون این ندا شنیدم دعا کردم و گفتم یا رب العزه مرا فریاد رس. اگر محبت او مرا از محبت تو مشغول خواهد کرد یا جان او بردار یا جان من. دعای من در حق او اجابت یافت. اگر کسی را از این حال عجب آید گوئیم از ابراهیم عجب نیست قربان کردن پسر را (عطار، ۱۳۸۲: ۱۰۹).

این حکایت تراژدی‌گونه را نه در کشف‌المحجوب هجویری می‌توانیم پیدا کنیم و نه در رساله قشیری. اما مستملی داستان این ملاقات را ذکر کرده است. هرچند حکایت او مختصرتر از تذکرة الاولیا است؛ اما مضمون و عبارات در این دو حکایت آن‌قدر نزدیک هست که در این روایت شرح تعرف را مأخذ عطار به‌شمار آوریم:

ابراهیم ادهم چون از خلق اعراض کرد و روی به حق آورد، او را پسرکی بود به شیر. چون مرد گشت پدر خویش را از مادر طلب کرد. مادر گفت پدر تو گم گشت. در بلخ منادی کرد که هر که را آرزوی حج است بیایند. چهار هزار تن بیامدند. همه را به نفقه و ستور خویش به حج برد بر آن امید که حق تعالی دیدار پدر خویش او را کرامت کند. چون به

مکه درآمد در مسجد حرام مرقع‌داران را دید. پرسید ایشان را که ابراهیم ادهم را بشناسید؟ گفتند یار ماست؛ ما را میزبانی کرده است و به طلب طعام رفته است. نشان او خواست و بر اثر او برفت. به بطحای مکه بیرون آمد. پدر را دید سر و پای برهنه پشته‌ای هیمه می‌آورد. پی او گرفت و به بازار درآمد. او آواز داد که من یشتی الطیب بالطیب؟ حلال به حلال که خرد؟ نانمایی او را بخواند و هیزم بستد و نان بداد. نان با نزدیک یاران خویش آورد و در پیش ایشان بنهاد. پسر فراز آمد و سلام گفت. ابراهیم او را بشناخت و در کنار گرفت و روی به سوی آسمان کرد و گفت الهی اغثنی. پسر در کنار پدر جان بداد. یاران گفتند ای ابراهیم چه افتاد؟ گفت این پسر من است. چون او را در کنار گرفتم مهر او در دلم بجنبید. ندا آمد که یا ابن ادهم تدعی محبتنا و تحب معنا غیرنا؟ دعا کردم که یا رب فریادم رس. اگر محبت او مرا از محبت تو مشغول خواهد کرد یا جان او بردار یا جان من. دعا در حق او مستجاب گشت (مستملی، ۱۳۸۷: ۱۸۷-۱۸۸).

چنان که دیده می‌شود، مضمون و درون‌مایه، یعنی دیدار ابراهیم ادهم و پسرش پس از سال‌ها جدایی و جان‌دادن پسر در آغوش پدر و به دعای او، در هر دو حکایت مشترک است و نزدیکی برخی عبارات‌ها نیز حکایت از آن دارد که عطار در این قصه از شرح تعرف استفاده کرده است؛ اما روایت عطار از این حکایت با شرح تعرف تفاوت‌هایی نیز دارد که به‌روشنی گواهی می‌دهد عطار تنها به جمع حکایات و سخنان مشایخ از متون پیش از خود بسنده نکرده و بنا به ضرورت قلم توانمند خویش را نیز در میدان روایت‌ها به جولان درآورده است. در این حکایت نیز جایگاه هنر و قدرت تخیل عطار به‌عنوان نویسنده‌ای فعال - و نه تذکره‌نویسی منفعل و اسیر قید و بند مآخذ خویش - مشهود است. اگر فرض بر اخذ این حکایت از شرح تعرف باشد، می‌توان روایت عطار را به چند دلیل شرحی بر روایت شرح تعرف دانست. دلیل نخست، کوتاهی حکایت شرح تعرف در مقایسه با شکل بلند و مفصل آن در تذکرة الاولیا است. دلیل دوم، ارتباط منطقی حوادث است که در تذکرة الاولیا با وضوح بیشتری مشهود است. همچنین جزئیات حوادث در تذکرة الاولیا بیشتر است و به درک بهتر موضوع می‌انجامد. چنان‌که با خواندن این حکایت از شرح تعرف پرسش‌های بسیاری در ذهن نقش می‌بندد؛ اما عطار با طرح جزئیات به تمامی آن‌ها پاسخ

می گوید تا آنجا که با بیان جمله «عجب نیست از ابراهیم قربان کردن پسر را»، راه انکار و تردید را نیز بر خواننده می بندد؛ حال آنکه شرح تعرف فاقد چنین ویژگی هایی است.

۲-۲. در تذکره الاولیا حکایت دیگری به شکل زیر در شرح حال ابراهیم ادهم وارد شده

است:

نقل است که یکروز هیچ نیافت. گفت الهی شکرانه را چهارصد رکعت نماز کنم. شب دیگر هم هیچ نیافت. شب سیوم نیز. همچنین تا هفت شب چنین بود که به وی طعامی نرسید. ضعفی در وی پدید آمد. گفت الهی اگر بدهی شاید. در حال جوانی بیامد. گفت به قوت حاجت هست؟ گفت هست. او را به خانه برد. چون نیک در وی نگریست نعره ای بزد. گفت چه بود؟ گفت من غلام توام و هرچه دارم از آن توست. گفت آزادت کردم و هرچه در دست توست به تو بخشیدم؛ مرا دستوری ده تا بروم. پس گفت الهی عهد کردم که بعد از این غیر از تو از کس چیزی نخواهم که لبی نان خواستم دنیا را پیش من آوردی (عطار، ۱۳۸۲: ۱۱۴).

این حکایت به شکلی مبسوط تر در شرح تعرف دیده می شود:

و هم ابراهیم گوید که روزی طعام نیافتم. گفتم الهی اگر امشب مرا گرسنه داری، چهارصد رکعت نماز کنم. آن شب طعام نیافتم. نذر وفا کردم. دگر روز برخاستم و عهد کردم که اگر امشب طعام نیابم چهارصد رکعت دیگر نماز کنم. هم طعام نیافتم و نذر وفا کردم و به روز روزه بودم. نذر کردم که اگر شب سه دیگر طعام نیابم چهارصد رکعت دیگر نماز دیگر باره بکنم. طعام نیافتم و به عهد وفا کردم و عهد کردم که اگر شب چهارم طعام نیابم چهارصد رکعت دیگر نماز کنم. به روز برخاستم و طعام نیافتم. ضعیف گشتم. ترسیدم که از خدمت بازمانم. به مزگتی درآمدم و از خدای تعالی طعام خواستم. جوانی درآمد مرا گفت به طعام حاجت هست؟ گفتم هست. مرا به خانه برد. چون به خانه او درآمدم مرا گفت چه نامی؟ گفتم ابراهیم. گفت پسر کیستی؟ گفتم پسر ادهم. گفت از کجایی؟ گفتم از بلخ. پیش من به زانو درافتاد و گفت من بنده توام؛ هرچه دارم ملک توست که من غلام پدر تو بودم، مرا مایه داد و به بازرگانی فرستاد، عاصی گشتم و باز ایستادم. ابراهیم گفت اگر راست می گویی تو را آزاد کردم و هرچه با تو است آن را بخشیدم و این طعام بر خویشتن حرام کردم.

باز روی به آسمان کرد. گفت الهی ما سئلتک طعاماً قطّ الا مرةً واحدةً فصیبت علی الدنيا صباً، عاهدتک بعد هذا أن لا أسئلك شیئاً و إن قتلتنی جوعاً (مستملی، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

حکایت اخیر برخلاف حکایت پیشین، در شرح تعرف از تفصیل بیشتری نسبت به تذکرة الاولیا برخوردار است. اما دقت در هر دو روایت نشان می‌دهد که وجود تکرارهای متوالی، علت بلندتر بودن روایت مستملی است بی‌آنکه جزء مشخصی افزون بر تذکرة الاولیا داشته باشد که به شرح یا تدقیق بیشتر مطلب بینجامد. بنابراین، عطار در اخذ حکایات به شیوه واحدی وابسته نبوده است؛ بلکه به مقتضای مطلب و با توجه به متن مورد مراجعه، گاه حکایت را با افزودن پاره‌هایی که به درک بهتر مطلب می‌انجامد با تفصیل وارد تذکرة الاولیا کرده و گاهی نیز همچون حکایت اخیر با کاستن تکرارها و زوائد متن مرجع، روایتی موجز، اما شیواتر ارائه داده است. علاوه بر این، دقت عطار در نقل حکایات نیز به‌خوبی مشهود است و ناهماهنگی‌هایی که در برخی از آثار دیده می‌شود کمتر در تذکرة الاولیا به چشم می‌خورد. به‌عنوان نمونه حکایت اخیر در شرح تعرف ابتدا با زاویه دید درونی، یعنی راوی اول شخص، آغاز می‌شود؛ اما در خاتمه گفت‌وگوی ابراهیم ادهم با جوان، بدون هیچ دلیلی زاویه دید تغییر کرده است و راوی به سوم شخص تبدیل می‌گردد. گویی تکرارهای متوالی حکایت، رشته را از کف خود مستملی نیز به در برده است؛ حال آنکه در روایت عطار از آغاز تا پایان، زاویه دید بیرونی است و به‌واسطه راوی سوم شخص حکایت می‌شود. همچنین ارتباط منطقی میان این حکایت با ماجرای توبه ابراهیم ادهم که در هر دو اثر روایت شده در تذکرة الاولیا بیشتر به چشم می‌خورد؛ زیرا جوانی که ابراهیم ادهم را به خانه خود می‌برد، می‌تواند همان چوپانی باشد که ابراهیم پس از توبه هرچه داشت به او بخشید و از بلخ گریخت؛ حال آنکه همین جوان در شرح تعرف غلام پدر ابراهیم ادهم معرفی می‌شود که پیش از آن در هیچ‌یک از حکایت‌های مربوط به ابراهیم ادهم به وجود او اشاره‌ای نشده است.^۳ مفهوم آخرین جمله حکایت یعنی مناجات ابراهیم با خداوند نیز در دو روایت متفاوت است و احتمال وجود مأخذی غیر از شرح تعرف را به ذهن می‌آورد.

۲-۳. در تذکرة الاولیا حکایتی در شرح احوال بایزید بسطامی به شکل زیر روایت شده

است:

سال دیگر احرام گرفت و در راه که به شهر می‌آمد خلقی عظیم تابع او شدند. چون بیرون شد مردمان از پس او درآمدند. بایزید نگه کرد و گفت این‌ها کدام‌اند؟ گفتند ایشان با تو صحبت خواهند داشت. گفت خدایا من از تو می‌خواهم که خود را به خلق از من محبوب نگردانی. پس خواست که محبت خود از دل ایشان ببرد و زحمت خود از راه ایشان بردارد. نماز بامداد بگزارد و در ایشان نگریست و گفت انی انا الله لا اله الا انا فاعبدونی. گفتند مگر این مرد دیوانه است. او را بگذاشتند و برفتند و شیخ آنجا به زبان خداوند تعالی با ایشان سخن می‌گفت؛ چنان که گویند حکایه عن ربه (عطار، ۱۳۸۲: ۱۶۳-۱۶۴).

این حکایت در کشف المحجوب و رساله قشیریه وارد نشده است، اما مشابه آن در شرح تعرف دیده می‌شود:

روزی به شهر اندر آمد و خلق و را قبول کردند. به مقدار قرب خلق از حق بعد دید. طاقت نماندش. از شهر بیرون آمد و خلق با وی بیرون آمدند. مر خادم خویش ابوعبدالله الدیلمی را گفت انظر کیف ارد هولاء عن نفسی. خادم گفت نظاره همی کردم تا چه کند. دو رکعت نماز کرد و بر پای خاست و روی سوی خلق آورد. پنداشتند همی دعا خواهد کردن. گفت انی انا ربکم فاعبدونی. همه گفتند ابویزید کافر گشت، دعوی خدایی کرد. برگشتند و را به جای ماندند. وی دعوی ربوبیت نکرده بود؛ چه، آیتی از کتاب خدای عزوجل بر خوانده بود. خادم گفت روی سوی من آورد و مرا گفت یا پسر آیتی از کتاب خدای عز و جل بر خواندم و از چندین بلا برستم (مستملی، ۱۳۸۷: ۸۳۵).

مضمون حکایت در هر دو روایت یکی است و عبارت‌ها نیز به هم نزدیک است، اما روایت عطار انسجام بیشتری دارد و به سبب حذف زوائد اندکی از شرح تعرف کوتاه‌تر است. به نظر می‌رسد این تفاوت میان شرح تعرف و تذکرة الاولیا که در بیشتر نمونه‌های مشترک دیده می‌شود، ناشی از تلقی متفاوت از مخاطب است. هدف مستملی این بوده است که مطالب کتاب تعرف را تا حد ممکن برای مخاطب ساده و قابل فهم گرداند، به همین دلیل، شرح او غالباً به اطناب و تکرار می‌انجامد؛ اما عطار بر آن است که ذهن خواننده خود را نیز

برای دریافت ظرایف عرفان به تکاپو وادارد؛ به همین دلیل، گاه آنچه را مستملی در چند جمله شرح کرده است عطار با اشاره‌ای موجز بیان می‌کند. نمونه آن در عبارت آخر همین حکایت تذکرة الاولیا دیده می‌شود که مستملی با تفصیل به آن پرداخته است. به همین دلیل است که لذت مطالعه تذکرة الاولیا، از خواندن شرح تعرف - علی‌رغم اهمیت آن در میان متون عرفانی - به‌دست نمی‌آید. همچنین در روایت مستملی راوی از دانای کل به خادم و دوباره به دانای کل تبدیل می‌شود و این از واقع‌نمایی حکایت می‌کاهد؛ درحالی‌که راوی حکایت در تذکرة الاولیا ثابت است و بدین ترتیب، جریان منطقی حکایت محفوظ می‌ماند.

۳. نمونه‌های مشابه در چهار اثر

علاوه بر مواردی که تنها در تذکرة الاولیا و شرح تعرف یافت می‌شود و ما به تحلیل نمونه‌هایی از آن پرداختیم، حکایات و اقوالی هست که در کشف المحجوب یا ترجمه رساله قشیریه نیز دیده می‌شود. در بخش حاضر به برخی از آن‌ها و تحلیل شباهت‌ها و تفاوت‌های هریک خواهیم پرداخت.

۱-۳. عطار نهمین شرح حال را در تذکرة الاولیا به رابعه عدویه، پرآوازه‌ترین زن در عالم تصوف اختصاص داده و بر آن است که رابعه در عهد خود در معاملت و معرفت مثل نداشت. حکایات‌ها و سخنان رابعه در تذکرة الاولیا بسیار است و تعداد زیادی از آن‌ها در متون پیش از عطار یافت نمی‌شود. در شرح تعرف چند سخن و حکایت مربوط به رابعه وجود دارد که مشابه آن در تذکرة الاولیا نیز وارد شده است. به‌عنوان مثال دو حکایت زیر را عطار درباره رابعه نقل کرده است:

۱. نقل است که شبی در صومعه نماز می‌کرد. در خواب شد. از غایت شوق و استغراق نی‌ای در چشم او شد. چنان که او را خبر نبود از غایت شوق (عطار، ۱۳۸۲: ۷۷).

۲. مالک دینار گفت پیش رابعه رفتم. او را دیدم با کوزه‌ای شکسته که از آن وضو ساختی و آب خوردی و بوریایی کهنه و خستی که زیر سر نهادی. دلم به درد آمد و گفتم ای رابعه مرا دوستان توانگر هستند، اگر اجازه دهی برای تو از ایشان چیزی بخواهم. گفت ای مالک غلط کرده‌ای. روزی دهنده من و ایشان یکی نیست؟ گفتم بلی. گفت درویشان را فراموش کرده است به سبب درویشی و

توانگران را یاری می‌کند به سبب توانگری؟ گفتم نه. گفت چون حال من داند چه یادش دهم؟ او چنین می‌خواهد، ما نیز چنان خواهیم که او می‌خواهد (همان: ۸۵-۸۶).

این دو حکایت در شرح تعرف به صورت حکایتی واحد روایت شده است:

مالک دینارا گفت روزی بر رابعه درآمدم و نماز بامدادین گزارده بود و بر مصلی نشسته و در همه خانه او کوزه‌ای دیدم کرانه شکسته که بدان طهارت کردی و آب خوردی و خشتی که در زیر سر نهادی و مصلائی از نی بافته که بر آنجا نماز کردی و بیرون از این چیزی دیگر نبود. او را گفتم یا سیده حالت بد می‌بینم؛ مرا دوستان هستند از توانگران، بگویم تا تو را تعهدی نکنند. مرا جواب داد که یا مالک لم تعرف رازق الخلق اما علمت ان رازقی و رازق ذلک الغنی واحد اتظن انه ذکره لغناه و نسینی لفقری قال فبکیت. پس مرا گفت یا مالک بیا و در چشم من نگه کن که چیزی در چشم می‌خلد. نگه کردم پاره ای از آن مصلی، چند سر انگشتی به دیده او در رفته بود و چشم او تباه کرده. گفتم یا سیده زنان چشمت تباه گشته و تو را خبر نیست. گفت یا مالک من در نماز بودم که مرا این حال افتاده است و چون پیش خدا بایستادم اگر همه دوزخ به دیده من درکنند از ترس حق مرا خبر نباشد (مستملی، ۱۳۸۷: ۲۰۱).

این حکایت در رساله قشیریه وارد نشده است، اما در کشف المحجوب مشابه آن دیده می‌شود:

یافتم که یکی گفت از اهل دنیا مر رابعه را که یا رابعه چیزی بخواه از من تا مرادت حاصل کنم. وی گفت یا هذا! من شرم دارم که از خالق دنیا دنیا خواهم، شرم ندارم که از چون خویشتن خواهم؟ (هجویری، ۱۳۸۶: ۵۲۶).

البته روشن است که این روایت مربوط به رابعه در کشف المحجوب هجویری - با وجود نزدیکی مضمون - در جزئیات مطالب و نیز عبارات با نمونه منقول از شرح تعرف که با دو حکایت عطار نزدیک است، متفاوت به نظر می‌رسد؛ به‌ویژه که عطار حکایتی نیز نزدیک به حکایت کشف المحجوب بدین‌گونه روایت کرده است:

نقل است که بزرگی پیش او رفت. جامه او پاره دید. گفت بسیار کسان باشند که اگر اشارت کنی در حق تو نظر کنند. رابعه گفت من شرم دارم که دنیا خواهم از کسی که در دست او به عاریت است. آن بزرگ گفت همت بلند این ضعیفه نگرید که او را بر این بالا کشیده است که درینش می آید که وقت خود را به سؤال مشغول گرداند (عطار، ۱۳۸۲: ۸۴).

باید توجه داشت که عطار در بیان شرح حال رابعه با کمبود اطلاعات روبه‌رو بوده، زیرا در هیچ یک از منابع پیش از عطار به تفصیل به رابعه، احوال و اقوالش پرداخته نشده است؛ به همین دلیل عطار ناگزیر بوده است از تمام مطالب منقول در متون پیش از خود استفاده کند و حتی حکایتی واحد را با اندکی تفصیل به دو حکایت مجزا تبدیل کند تا شرح حال رابعه که اتفاقاً عطار با تعلق خاطر خاصی به آن پرداخته است، ضعیف‌تر و کم‌مایه‌تر از سایر حکایت‌ها متصور نگردد.

۲-۳. در تذکرة الاولیا ضمن شرح حال جنید آمده است:

نقل است که یک‌بار رنجور شد و گفت اللهم اشفنی. هاتفی آواز داد که ای جنید، میان بنده و خدا چه کار داری؟ تو در میان میا و بدانچه تو را فرموده‌اند، مشغول باش و بدانچه مبتلا کرده‌اند، صبر کن. تو را به اختیار چه کار؟ (عطار، ۱۳۸۲: ۴۲۵)

در کشف المحجوب روایت شده است:

و از جنید می آید که وقتی وی را تب آمد. گفت بارخدا یا مرا عافیت ده. به سرش ندا آمد که تو کیستی که در ملک من سخن گویی و اختیار کنی؟ من تدبیر ملک خود بهتر از تو دانم. تو اختیار من اختیار کن نه خود را به اختیار خود پدیدار کن (هجویری، ۱۳۸۶: ۵۶۴).

این روایت در شرح تعریف نیز دیده می‌شود:

می‌گوید وقتی بیمار گشتم. از خدای تعالی درخواستم تا مرا عافیت دهد. در سر من گفت ای جنید میان من و تن خویش درمیای (مستملی، ۱۳۸۷:

۱۷۷۷).

مضمون هر سه روایت یکی است، هر چند در عبارت تفاوت‌هایی وجود دارد. راوی در شرح تعرف اول شخص است ولی در کشف‌المحجوب و تذکرة الاولیا نقل قول‌ها غیر مستقیم است؛ همچنین، روایت تذکرة الاولیا تلفیقی از دو منبع دیگر به نظر می‌رسد.

۳-۳. یکی از حکایت‌هایی که در هر چهار اثر فوق با مضمون واحد و جزئیات و عبارات متفاوت روایت شده، مربوط به توبه ابراهیم ادهم است. عطار سه حکایت پیوسته و مرتبط با یکدیگر را که به انتباه ابراهیم ادهم و توبه او انجامید، نقل کرده است. از این سه حکایت دو روایت مشابه در شرح تعرف نیز دیده می‌شود که یکی از آن‌ها در رساله قشیریه و کشف‌المحجوب نیز نقل شده است؛ بنابراین از میان سه حکایت مذکور در تذکرة الاولیا به تحلیل نمونه‌ای که با شرح تعرف، رساله قشیریه و کشف‌المحجوب مشابه است، پرداخته می‌شود:

گفت اسب زین کنند که به شکار می‌روم. برنشست و روی به صحرا نهاد. چون سراسیمه‌ای در صحرا می‌گشت چنان که نمی‌دانست که چه می‌کند. در آن حال از لشکر جدا شد و دور افتاد. آوازی شنید که بیدار باش. او ناشنیده می‌کرد. دومبار همین آواز شنید. سیومبار خویشتن را از آنجا دور می‌کرد و ناشنوده می‌کرد. بار چهارم آوازی شنید که بیدار گرد پیش از آنکه بیدارت کنند. چون این خطاب بشنید به یکبار از دست برفت. ناگاه آهویی پدید آمد. خویشتن را بدو مشغول گردانید. آهو به سخن آمد و گفت مرا به صید تو فرستاده‌اند نه تو را به صید من. تو مرا صید نتوانی کرد، تو را از برای این آفریده‌اند که بیچاره‌ای را به تیر زنی و صید کنی؟ هیچ کار دیگر نداری؟ ابراهیم گفت آیا این چه حالت است؟ روی از آهو بگردانید. همان سخن که از آهو شنیده بود از قربوس زین شنید. جزعی و خوفی در وی پدید آمد و کشف زیادت گشت. چون حق تعالی خواست که کار تمام کند بار دیگر از گوی گریبان شنید. کشف آنجا تمام شد و ملکوت بر او گشادند و واقعه رجال الله مشاهده نمود و یقین حاصل کرد و گویند چندان بگریست که همه اسب و جامه او از آب دیده تر شد و توبه نصح کرد و روی از راه یک‌سو نهاد (عطار، ۱۳۸۲: ۱۰۴).

این حکایت در کشف‌المحجوب به شکل کوتاه‌تری آمده است:

روزی به صید بیرون شده بود و از لشکر خود جدا مانده. از پس آهویی بتاخت. خدای عز و جل به کمال الطاف و اکرام خود مر آن آهو را با وی به سخن آورد تا به زبان فصیح گفت: ألهدنا خلقت أم بهذا أمرت؟ از برای این کارت آفریده‌اند یا بدین

کارت فرموده‌اند؟ وی را این سخن دلیل گشت. توبه کرد و دست از ممالک دنیا به کل بازکشید و طریق زهد و ورع بر دست گرفت (هجویری، ۱۳۸۶: ۱۵۸).

در رساله قشیریه این حکایت چنین روایت شده است:

روزی به شکار بیرون آمده بود. روباهی برانگیخت یا خرگوشی و بر اثر آن همی شد. هاتفی آواز داد که تو را از بهر این آفریده‌اند یا تو را بدین فرموده‌اند؟ پس دگر باره آواز داد از قربوس زین که والله تو را از بهر این نیافریده‌اند و بدین نفرموده‌اند. از اسب فرود آمد و شبانی را دید از آن پدرش. جبه شبان فراستد. جبه پشمین بود، اندر پوشید و سلاخی که داشت فرا وی داد و اندر بادیه شد و به مکه رفت (قشیری، ۱۳۸۳: ۲۵).

این دو اثر حکایت را به‌طور موجز روایت کرده‌اند؛ اما شرح تعرف تفصیل بیشتری دارد و در بخش‌های مختلف از نظر مضمون و عبارت به تذکرة الاولیا نزدیک می‌شود و استفاده عطار را از این اثر تأیید می‌کند:

و این نیز چون قصه ابراهیم ادهم است که به صید بیرون شد تا لهو و بازی کند. هیچ مقدمه ریاضت نداشت. ندایی شنید که تو را نه از بهر این آفریده‌اند و نه به این فرموده‌اند و سیم‌بار از پیش کوهه زین آواز آمد و گفت والله که در خدا عاصی نگردم پس از امروز تا خدا مرا معصوم دارد. و در حکایت او چنین است که اسب در طی صید بتاخت آن صید روی از پس کرد و گفت ما لهذا خلقت و لا بهذا أمرت. بترسید، رو بازگردانید و بازگشت و چون حق تعالی خواست که یکبارگی او را ببرد و از خلق ببراند دیگر باره از پیش کوهه زین آواز آمد که ما لهذا خلقت و لا بهذا أمرت. فرع او بیشتر گشت و کشف زیادت گشت. چون حق تعالی خواست که منت تمام کند، سیم‌بار از گوی گریبان آواز آمد: ما لهذا خلقت و لا بهذا أمرت. کشف تمام گشت. سلطان حق را بدید. صید را به سخن درآوردن و زین را به سخن آوردن و گوی گریبان را به سخن آوردن و نیز لطف حق بدید و با خود گفت که من از بهر لهو و بازی می‌روم و او مرا به سوی خود می‌خواند و نیز بدید که من نیازمند از او بی‌نیاز می‌گریزم و او بی‌نیاز با من نیازمند آشتی می‌جوید. چون این معانی او را کشف گشت، اسب به جای بگذاشت و نزدیک شبانی آمد و آن لباس خود به وی داد و گلیمینه او بخواست و درپوشید و از خلق و مال و اهل اعراض کرد و روی به حق تعالی آورد (مستملی، ۱۳۸۷: ۱۷۰۶).

در تذکرة الاولیا حکایات و روایات مشابه با شرح تعرف فراوان است؛ مثلاً نمونه‌های زیر را می‌توان در شرح حال بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلاج مشاهده کرد:

موضوع	تذکرة الاولیا	شرح تعرف	رساله قشیریه	کشف المحجوب
حکایت شبلی که قیامت را بر مزار حسین بن منصور حلاج در خواب دید	ص ۵۹۴	صص ۱۰۹- ۱۱۰؛ نیز ۷۳۹ و ۹۰۱	ندارد	ندارد
حکایت شبلی که حسین بن منصور حلاج را پس از وفاتش در خواب دید	ص ۵۹۴	ص ۸۷	ندارد	ندارد
کرامت حسین بن منصور حلاج و ظاهر ساختن انجیر تازه در بادیه	ص ۵۸۷	ص ۹۶۲	ندارد	ندارد
حکایت مریدی که بایزید را پس از وفاتش به خواب دید	ص ۲۰۹	ص ۵۶۹	ندارد	ندارد
سخن بایزید درباره محجوب ماندن از دیدار حق در بهشت	ص ۱۸۹	ص ۷۶ و نیز ۱۱۴۵	ندارد	ندارد
سخن بایزید درباره فراخواندن خلق به حق	ص ۱۸۹	ص ۸۱	ندارد	ندارد

البته روشن است که عطار گاه همچون حکایت ۳-۳ مطالب مشابهی از متون مختلف در اختیار داشته است. به نظر می‌رسد در این گونه موارد عطار گزینش خود را از متنی انجام داده که مباحث را کامل‌تر و با تفصیل بیشتری ارائه کرده است؛ زیرا در این صورت مجال بیشتری داشته تا با پیراستن زوائد و آراستن متن به آنچه ضروری می‌نموده، تذکرة الاولیا را از تکرار و تقلید دور کند. البته در برخی موارد مانند نمونه ۳-۱ حکایت واحدی را به صورت دو حکایت مجزا ارائه کرده و گاه همچون مورد ۳-۲ به تلفیقی از روایت‌های مذکور در چند اثر پرداخته است. در هر صورت جایگاه عطار به‌عنوان نویسنده‌ای توانمند که مطالبی پراکنده را از متون مختلف برگرفته و با فصاحت تمام به‌گونه‌ای در تذکرة الاولیا نشانده است که با انگیزه‌هایش در تألیف این اثر همخوانی کامل داشته باشد، روشن و غیر قابل انکار است.

نتیجه

تذکرة الاولیا یگانه اثر منشور عطار نیشابوری است و تنها به جمع احوال و اقوال مشایخ از متون پیشین منحصر نمی‌گردد، بلکه اثری است هدفمند که در جهت تعهد عطار به عرفان اسلامی شکل گرفت. عطار برای دستیابی به انگیزه‌هایی که در مقدمه تذکرة الاولیا برشمرده است، به اطلاعاتی نیاز داشت که بسیاری از آن‌ها را از متون فارسی و عربی پیش از خود برگرفت و در تذکرة الاولیا وارد کرد. از میان متون عرفانی فارسی برخی کشف المحجوب و برخی دیگر ترجمه رساله قشیریه را مآخذ اصلی عطار ذکر می‌کنند، اما با وجود قدمت و جایگاه ارزشمند شرح تعرف به‌عنوان نخستین متن عرفانی فارسی، تأثیر آن بر تذکرة الاولیا از نظرها دور مانده است. مقایسه تذکرة الاولیا با شرح تعرف مستملی خبر از استفاده فراوان عطار از این اثر دارد، به‌ویژه که اقوال و حکایاتی در تذکرة الاولیا وجود دارد که در مآخذ دیگر عطار به جز شرح تعرف دیده نمی‌شود. بنابراین، شرح تعرف یکی از مهم‌ترین مآخذ عطار و چه‌بسا مآخذ اصلی او در میان متون عرفانی فارسی به‌شمار می‌آید، اما نباید این نکته را از نظر دور داشت که عطار در استفاده از هیچ متن عرفانی، تنها به نقل مطالب بسنده نکرده است؛ بلکه هر جا ضرورت ایجاد کرده به شرح و تفصیل مطلب روی آورده و هر جا لازم دیده مطالب را موجز و خلاصه نقل کرده است. جاذبه قلم عطار، زبان شیرین و بیان تأثیرگذارش تذکرة الاولیا را به یکی از نمونه‌های نشر سهل و ممتنع فارسی تبدیل کرده است که نمی‌توان به‌سادگی راز راه یافتنش به روح و دل خوانندگان را بازگشود.

پی‌نوشت‌ها

۱. ما در مقاله‌ای مقدمه‌های مسجع تذکرة الاولیا را با حلیه الاولیا و کشف المحجوب مقایسه کرده و ضمن بیان تفاوت‌ها نشان داده‌ایم که این مقدمه‌ها ارتباطی خاص با فضای هر شرح حال دارند. (مقاله هنوز چاپ نشده است).
۲. این نکته در طرحی پژوهشی بررسی شده و نتایجی درخور توجه به دست آمده است. (مقاله هنوز چاپ نشده است؛ ر.ک. روضاتیان، ۱۳۸۹).
۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به ماجرای توبه ابراهیم ادهم در تذکرة الاولیا (عطار، ۱۳۸۲: ۱۰۲-۱۰۴) و شرح تعرف (مستملی، ۱۳۸۷: ۱۷۰۶).

منابع و مأخذ

- اصفهانی، حافظ ابونعیم احمد بن عبد الله. (۱۳۵۷ق). *حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء*. ده جلد. مصر: مکتبۃ الخانجی.
- انصاری هروی، ابو اسمعیل عبدالله. (۱۳۶۲). *طبقات الصوفیه*. تصحیح محمد سرور مولایی. تهران: انتشارات توس.
- خلاصه شرح تعرف*. (۱۳۸۶). تصحیح احمدعلی رجایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. چاپ دوم.
- روضاتیان، سیده مریم. (۱۳۸۹). «هفت شهر عشق؛ گزارش طرح پژوهشی تحلیل انتقادی تذکره الاولیا عطار نیشابوری». *قطب علمی تحقیق در متون حکمی و عرفانی*. دانشگاه اصفهان. تابستان ۱۳۸۹.
- ریتز، هلموت. (۱۳۷۳). *دریای جان*. ترجمه عباس زریاب خویی و مهر آفاق بایبردی. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی. چاپ اول.
- سلمی، ابو عبدالرحمن. (۱۹۵۳م). *طبقات الصوفیه*. تحقیق نورالدین شریبه. مصر: مکتبۃ الخانجی.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد بن ابراهیم. (۱۳۸۲). *تذکره الاولیا*. تصحیح محمد استعلامی. تهران: انتشارات زوار.
- _____ . (۱۳۸۳). *منطق الطیر*. به تصحیح و مقدمه محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: انتشارات سخن. چاپ اول.
- فروزانفر، بدیع الزمان. (۱۳۷۴). *شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فریدالدین محمد عطار نیشابوری*. چاپ دوم. تهران [بی‌نام].
- قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۸۳). *رساله قشیریہ*. ترجمه ابوعلی حسن بن علی احمد عثمانی. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ هشتم.
- مستملی بخاری، ابو ابراهیم اسماعیل بن محمد. (۱۳۸۷). *شرح التعرف*. تصحیح محمد روشن. تهران: انتشارات اساطیر. چاپ دوم.
- هجوری، علی بن عثمان. (۱۳۸۶). *کشف المحجوب*. تصحیح محمود عابدی. تهران: سروش. چاپ سوم.